

## سلسله بحثهای در رابطه اندیشه شریعتی (بخش اول)

بسم الله الرحمن الرحيم

29 خرداد سال 88 مصادف است با سی و دومین سال هجرت و شهادت دکتر شریعتی، یعنی 32 سال است که تاریخ جامعه ما توی این مدت به شریعتی میاندیشد. برای ما بهترین گرامی داشت هجرت و شهادت دکتر این است که به حرکت اش و جنیش اش و اندیشه اش بیاندهشیم و به قول جلال آل احمد به جای اینکه به تجلیل و تعظیم و قیر پرستی و شخص پرستی بپردازیم اندیشه اش را به نقد و آنالیز بکشیم تا بتوانیم دست آوردی برای خودمان پیدا کنیم. 32 سال است که از شریعتی حرف میزنیم. البته در زمان خود شریعتی هم شاید اندیشه شریعتی از محدود اندیشه هایی بود که در زمان خودش، هم نقدش و برخوردش و اندیشه اش از طرف راست و چپ و دوست و دشمن انجام گرفته.

ولی به هر حال توی این عرصه 32 سال بعد از شریعتی، هنوز برای داخل و خارج، دوست و دشمن چپ و راست تعطیل نشده و هنوز ادامه دارد. و اگر بگویم که نقدهایی و برخوردهایی که با اندیشه شریعتی شده و فحاشی هایی که به اندیشه شریعتی شده بیش از خود اندیشه شریعتی است، سخنی به گزاف نگفته ایم.

اما و هزار اما یکی از بیماریها و آفتهایی و مشکلات عدیده ما در رابطه با اندیشه ها و نقدها و برخوردها با اندیشه ها این است که توان نقد اندیشه های گذشته و متدلوژی نقد اندیشه های گذشته و هنر نقد اندیشه را نداشته ایم. و اگر هم با اندیشه ای برخورد کردیم جهت ارضای کینه های شخصی و عقده های شخصی مان بوده و به همین بسنده کردیم و هرگز ضرورت نقد یک اندیشه بر ایمان روشن نشده و برایمان مطرح نیست، در صورتی که در پروسه تاریخ اندیشه بشر کلا چراغ راههای همه اندیشه ها در بستر نقد اندیشه های گذشته شکل میگرد و اندیشه ها در پروسه نقد گذشته به اعتلای اندیشه میرسیدند.

یا سخنی که همگی شنیده ایم، انتقادی که ارسطو به افلاطون میکرد. به ارسطو خرده میگیرند که چرا به افلاطون انتقاد میکنی؟ میگوید من گرچه افلاطون را معلم خودم میدانم، ولی به حقیقت بیشتر احترام میگذارم تا به افلاطون. شاید این موضوع از نظر پاتالوژی و آسیب شناسی و بیماری ریشه در این کیش شخصیت پرستی ما دارد. چون ما هم از نظر تاریخی پایه های شخصیت پرستی در ذات فرهنگی مان وجود دارد و هم از نظر مذهبی، شیعه ذات شخصیت پرستی به شکل سنتی در جامعه وجود دارد.

به هر حال آنچه در رابطه با اندیشه شریعتی مطرح بود و مطرح است، این است که این اندیشه در عرصه انسانها باقی مانده و آنچنان که دکتر هم در زمان حیات خودش بارها و بارها میگفت تحلیلها و فحاشی ها که به اندیشه شریعتی حتی به شکل مدرنیته و چپ روانه هم نتوانست گامی این اندیشه را اعتلا بدهد. و اگر شریعتی در عرصه حیات خودش اندیشه را و دیدگاه خودش را ارتقاء میداد بر مبنای پراکسیسهای نظری خودش بود، نه برخورد نقادانه دیگران با اندیشه او. این است که اگر در مقدمه این مسئله طرح کنیم که آنچه نیاز حیاتی اندیشه شریعتی است، نقد این اندیشه است و شاید طرح کلمه نقد اندیشه شریعتی قبل از اینکه سپر ها از طرف دوست و دشمن بلند شود از طرف دوستان بلند شود چون ادبیات ما، یک ادبیات نقد پذیر نیست. اندیشه ما، یک اندیشه نقد پذیر نیست. جامعه و فرهنگ ما، یک جامعه نقد پذیر نیست.

ما جامعه و فرهنگی و اندیشه ای داریم، که به قول جلال همیشه در تجلیل از مرد وزن حرکت کردیم و اندیشه ها را ساختیم و انسانها را مطلق خوب دانستیم و اندیشه ها را، اندیشه مطلق و خوب دانستیم. شریعتی میگفت اگر اختیار خودم بدست خودم بود به جای رشته جامعه شناسی، رشته نقد را و فلسفه را انتخاب میکردم ولی چون پول مردم بود، رفتم جامعه شناسی را انتخاب کردم. به هر حال از این حرف هر چی برداشت کنیم، فقط یک استنباط میتوانیم بکنیم، که ما از نظر تاریخی، اجتماعی، جامعه شناسی، فرهنگی، متدلوژی و اکیسولوژی هم بهایی برای این نقد قائل نیستیم و توانایی نقد را نداریم. بدین خاطر خرداد ماهی است که بیاندهشیم، ماهی است که به جای تجلیل به نقد اصولی این اندیشه بپردازیم. موضوع دیگری که به اشاره کنیم که این که این اندیشه تا به امروز زنده مانده و الان هم توفان را است بخاطر دینامیسم درونی خود اندیشه است نه بخاطر اینکه اندیشه خودش زندگی میکند. اندیشه شریعتی امروزه زندگی نمیکند، 32 سال است که این اندیشه خورده و خوابیده و نمیتواند زندگی بکند و اگر نگذاریم یک اندیشه زندگی کند این اندیشه هر چقدر هم انقلابی باشد، میمیرد.

به هر حال حیاتی ترین کار در رابطه با خود ویژگیهای اجتماعی که در این شرایط ما قرار داریم، بخصوص وظیفه مان این است که این اندیشه را به نقد بکشانیم. هر وقت سخن از نقد اندیشه شریعتی مطرح میشود ذهنها آماده میشود که پس از آن فوراً سخن از متدلوژی نقد اندیشه شریعتی مطرح بشود. از یک اندیشه تا یک نسل از آن نگذرد، نمیشود آن اندیشه را به نقد کشید و شناخت. اگر از یک شخصیتی 30 سال نگذرد، نمیتوان آن را شناخت. تا یک تاریخ زمانی

از یک اندیشه نگذرد، نمیتوان در باره آن اندیشه را به نقد کشید. چرا که در مدت کمتر از 30 سال، حب ها و بغضها جلوی پرده های عاطفی میشوند و عقده هایی میشوند که جلوی چشمها را میگیرد و انسان را از نگاه با فکر دور میکند. گذشت 32 از یک نسل شاید کافی باشد که بتوانیم به اندیشه شریعتی بیاندیشیم و با واقعیت اندیشه شریعتی همچون مذابهایی است که از دل یک کوه آتشفشان بیرون میاید، در این مرحله که کوه، آتشفشان میکند تشخیص حرارت آن مذاب امکان پذیر نیست، هر چیزی که در مسیر این مذاب قرار بگیرد، خواهد سوخت. این مذاب سالهاست که از کوه به پایین سرازیر شده و باید سالها بگذرد، روزها بگذرد تا این آتشفشان خاموش بشود و این مذاب سرد بشود تا ببینند توی این مذاب طلا وجود دارد، یا مس وجود دارد یا آهن یا چدن.

به هر حال 32 سال از هجرت و شهادت دکنتر گذشت و باید گامی فرابیش نهیم و از این تاریخ به بعد اندیشه شریعتی را با دیدگاه نقادانه بپردازیم، آنچنانکه خودش اندیشه خودش را نقد میکرد، نقادی میکرد. بزرگترین نقاد اندیشه شریعتی خود شریعتی بود و این درس بزرگی که شریعتی در زمان حیات اش به ما آموخت. درس بزرگی که از خود شریعتی، از کتاب و اندیشه شریعتی میتوان گرفت متدلوزی شریعتی با اندیشه خودش است.

در اسلام شناسی ارشاد در درس 15 و 16 شریعتی، در رابطه با تبدیل اسلام شناسی مشهد به اسلام شناسی ارشاد چنین مطرح میکند که من گرچه از تمام نقدهایی که از اسلام شناسی مشهد کردند قبول ندارم و ایمانم نسبت به آن بیشتر شده ولی دیگر آن اسلام شناسی را قبول ندارم و اسلام شناسی جدیدی که میگویم اسلام شناسی جدیدی است، متدلوزی جدیدی است که من در عرض این 5 سال فکر کرده ام و به این اندیشه های نوینی رسیدم و این یعنی نقد، یعنی نقد اندیشه توسط خود اندیشه. نقد اندیشه توسط خود ایدئولوگ، نقد اندیشه توسط خود صاحب اندیشه، همان چیزی که ما نداریم و صاحب نیستیم.

به هر حال به نقد اندیشه شریعتی میپردازیم، نه بخاطر تجلیل از شخصیت شریعتی. به نقد اندیشه شریعتی میپردازیم نه بخاطر اندیشه شریعتی، به نقد اندیشه شریعتی میپردازیم نه به خاطر اینکه اندیشه شریعتی را در کنار یکی از اندیشه های بزرگ بشر قرار بدهیم، بلکه به نقد اندیشه شریعتی میپردازیم بخاطر اینکه نیاز به آن داریم تا ره توشه ای برای رفتن خودمان فراهم کنیم. اما در رابطه با این نقد همانطوریکه عرض کردم مهمترین مسئله این است که نقد اندیشه شریعتی از کجا شروع کنیم اقیانوسی پر تلاطم از اندیشه و گورهای مختلف به هم ریخته و رفته و طبیعتا در رابطه با هیارشی این اقیانوس و برخورد با این اقیانوس تا زمانی که مسلح به یک متدلوزی قوی نباشیم امکان برخوردش نیست. و هر زمان غریقی بخواد در این بحر شنا بکند جز نابودی خودش نخواهد بود. این است که برای اینکه آن متدلوزی را داشته باشیم و بتوانیم از این دریا نجات پیدا کنیم. تا از اندیشه شریعتی ره توشه بر گیریم و پیش برویم. تنها راه این است که بر مبنای نیاز خودمان و پروسه ای که خود شریعتی داشته پیش برویم و متدلوزی را از خود حرکت شریعتی بگیریم و اندیشه اش را نقد کنیم.

در رابطه با این نقد برای اینکه ما بتوانیم متدلوزیک و متدیک با آن برخورد کنیم باید بر مبنای نیاز خودمان انجام بدهیم، نیاز خودمان در این شرایط اقدام عملی سازمانگرایانه حزبی است. همانطور که اشاره کردیم در رابطه با اقدام عملی سازمانگرایانه حزبی برای تشکیل حزب است. همانطوریکه قبلا اشاره کردیم حزب آخرین دست آورد و میوه ای است که شریعتی در دست آوردهای فکری اش و ره آوردهای فکری اش به جامعه ما و به شیعه و به بشریت عرضه کرده است به هر حال اندیشه حزب قبل از شریعتی وجود داشت ولی حزبی که شریعتی بر مبنای اقدام عملی سازمانگرایانه حزبی مطرح کرد اندیشه ای نو بود که با دست آوردها و جمعبندها و تبیین های تاریخی خودش از سید جمال تا خودش توانست تجربی کسب کند و تمامی این دست آوردهای شریعتی هم دست آوردهایی که بر مبنای پراکسیس نظری بدست میاید نه بر مبنای تقلید.

شریعتی جمله ای زیبا دارد که میگوید من از چند "ت" بدم میاید یکی "ت" ترجمه است یکی "ت" تواضع یکی "ت" تقلید یکی "ت" تقیه و یکی هم "ت" تاریخ است و این "ت" ها نفرت دارم یکی از "ت" ها که نفرت دارد "ت" تقلید است شریعتی نه اهل ترجمه بود و نه اهل تقلید. به هر حال در این عرصه ما بر مبنای نیاز خودمان، دست آوردهای شریعتی را به نقد میکشیم. بزرگترین نیاز ما در عرصه استراتژییمان، اقدام عملی سازمانگرایانه حزبی و تشکیل حزب است و در رابطه با حزب هم اشاره کردیم که حزب دست آوردهای شریعتی در آخرین مرحله جنبش علنی خودش به جامعه عرضه کرده است.

برای روشن شدن بیشتر موضوع مجبوریم یک اشاره ای به آثار خمسه شریعتی بکنیم که در مراحل آخری حرکت اش در مهر ماه و آبان سال 1351 بود، عرضه کرد. پنج کنفرانس و 5 سخنرانی شریعتی در مهر و آبان 1351 عرضه کرد ه این 5 کنفرانس میتواند پایه اساسی بشود برای ما که رابطه مان را با اندیشه شریعتی از آنجا شروع کنیم. همانطور که میدانید در 18 آبان سال 51 حسینیه ارشاد بسته میشود این 5 کنفرانس که شریعتی در آن اصول اندیشه های الحاقی خودش را مطرح میکند و بعد از زندان هم سخن تازه ای در ادامه آن نگفت و نتوانست هم بگوید و شاید یکی از دلایل مهاجرت اش هم در 26 اردیبهشت سال 51 همین باشد. این 5 کنفرانس عبارت بود:

اولین کنفرانس که در دانشگاه فرح سابق و الازهرای فعلی که در مهر سال 51 انجام داد تحت عنوان استعمار نو بود و در آنجا تز انواع خودآگاهی و پروسه و مقایسه خودآگاهی را مطرح کرد که عبارت بود از خودآگاهی اجتماعی، خود آگاهی اعتقادی، خود آگاهی انسانی و برای اولین دفعه توانست در عرصه استراتژی شریعتی این پروسه تحقق پیدا کند. چون تلاطمهایی که شریعتی در عرصه استراتژی داشت بیشتر از تلاطمهایی بود که در عرصه ایدئولوژی داشت، این بود که توی عرصه تلاطمهای فکر اش اشاره خواهیم کرد که آخرین دست آوردهایش را توی این کنفرانس به نمایش میگذارد.

دومین کنفرانس که مطرح کرد، کنفرانس شیعه یک حزب تمام است که در حسینیه مطرح میکند و 12 روز قبل از بستن حسینیه ارشاد است و در این جا اصل تز شیعه بعنوان یک حزب را مطرح میکند و شیعه را تا قبل از آن در مسئولیت شیعه بودن، یادی از یاد آوردان، تشیع علوی و صفوی و سربرداریه کلا شیعه را از نظر تاریخی و پراکسیسی مطرح کرده بود.

ولی برای اولین مرتبه در شیعه یک حزب تمام بعنوان پراکسیس حزبی و تشکیلاتی مطرح کرد اگر چه بعد از زندان یک تغییری در شعار حزب داد.

شعار شریعتی در سخنرانی شیعه یک حزب تمام، بر مبنای آگاهی، آزادی، برابری و عدالت بود، ولی بعد از زندان در خود سازی انقلابی این شعار را به عرفان، برابری، آزادی عوض شد. که در رابطه با عرفان، برابری، آزادی شعار، آگاهی، آزادی و برابری بیشتر حائز اهمیت بود. بر مبنای شعار استراتژیک آزادی، آگاهی و برابری یا آزادی، آگاهی، عدالت که گاه توی تفسیر سوره روم بصورت آزادی قدرت مطرح میکند که تفاوت را از لحاظ کیفی و استراتژیک مطرح میکند. و دلیل این انحراف شعار هم این بود که شریعتی بعد از زندان نتوانست حرکت اجتماعی داشته باشد.

ادامه دارد